

بازیابی مکرر:

قدرت اسپینوزا از کجا می آید؟

سرشناسه: حبیبی، فؤاد، ۱۳۶۰ -

عنوان و نام پدیدآور: بازیابی مکرز: قدرت اسپینوزا از کجا می‌آید؟ لویی آلتوسر... [و دیگران]؛
گزینش و ترجمه فؤاد حبیبی و امین کرمی.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۳۴۹ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۴۶۷-۴

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: لویی آلتوسر، ژیل دلوز، الکساندر ماترون، امیلیا جانکوتی، آنتونیو نگری، وارن مونتاگ،

بی‌یر ماشری.

یادداشت: نمایه.

عنوان دیگر: قدرت اسپینوزا از کجا می‌آید؟

موضوع: اسپینوزا، بندیکتوس دو، ۱۶۳۲-۱۶۷۷ م. - نقد و تفسیر

موضوع: Spinoza, Benedictus de -- Criticism and interpretation

شناسه افزوده: کرمی، امین، ۱۳۵۷ -

شناسه افزوده: آلتوسر، لوئی، ۱۹۱۸-۱۹۹۰ م.

شناسه افزوده: Althusser, Luis

رده‌بندی کنگره: B۳۹۹۸

رده‌بندی دیویی: ۱۹۹/۴۹۲

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۸۸۲۵۳۷

بازیابی مکرر:
قدرت اسپینوزا از کجا می آید؟

لویی آلتوسر، ژیل دلوز، الکساندر ماترون،
امیلیا جانکوئی، آنتونیو نگری، وارن مونتاگ،
پی یر ماشری، آندره توزل و...

گزینش و ترجمه
فؤاد حبیبی و امین کریمی



این کتاب ترجمه‌ای است از مقالاتی منتخب
درباره اسپینوزا به قلم جمعی از فیلسوفان و متفکران معاصر



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

لویی آلتوسر، ژیل دلوز، الکساندر ماترون،
امیلیا جانکوئی، آنتونیو نگری، وارن مونتگ،
پی‌یر ماشری، آندره توزل و...

بازبایی مکرر:

قدرت اسپینوزا از کجا می‌آید؟

گزینش و ترجمه فؤاد حبیبی و امین کرمی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۸

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۴ - ۴۶۷ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 467 - 4

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۴۲۰۰۰ تومان

تقدیم به همه آن‌ها که شادمانه،
شکیبا و خردمندانه با اسپینوزا هستند.
مترجمان فارسی

فهرست

- یادداشت مترجمان فارسی..... ۹
پیشگفتار مترجمان فارسی..... ۱۳

بخش نخست: طراحی نقشه‌ها

۱. دریافت‌ها از اسپینوزا و قلمرو نفوذ او (پی‌یر فرانسوا مورو)..... ۲۵
۲. درآمدی بر اسپینوزاشناسی متأخر (وارن مونتگ)...... ۶۱

بخش دوم: استقرار در موضع مناسب

۳. تنها سنت ماتریالیستی (لویی آلتوسر)..... ۸۳
۴. اسپینوزا و ما (ژیل دلوز)..... ۱۰۹
۵. در باب اسپینوزا (لویی آلتوسر)..... ۱۲۱
۶. اسپینوزا و پست مدرن‌ها (آنتونیو نگری)..... ۱۳۵
۷. اسپینوزا یا نقدی دیگر (آندره تزل)..... ۱۴۳
۸. تفاوت و آینده (آنتونیو نگری)..... ۱۶۹

بخش سوم: نیروها

۹. در باب تفاوت مابین اخلاق و اخلاقیات (ژیل دلوز)..... ۲۰۵

۱۰. اسپینوزا و «اخلاق» سه گانه (ژیل دلوز)..... ۲۲۱
۱۱. ذات، وجود و قدرت در بخش اول اخلاق: بنیان‌های
قضیه ۱۶ (الکساندر ماترون)..... ۲۴۳
۱۲. از عمل تا تولید اثرات: ملاحظاتی در باب اهمیت اخلاقی
بخش اول اخلاق (پی‌یر ماشری)..... ۲۶۱
۱۳. نظریه تأثیرات در استراتژی اخلاق اسپینوزا
(امیلیا جانکوئی)..... ۲۹۳
۱۴. عشق و تملک: به سوی اقتصاد سیاسی بخش پنجم اخلاق
(هاسانا شارپ)..... ۳۰۷
- منابع..... ۳۳۷
- نمایه اشخاص..... ۳۴۱
- نمایه کتاب‌ها و مقالات..... ۳۴۷

یادداشت مترجمان فارسی

شادمانیم و خرسند که سرانجام بخشی از رسالتی که مواجهه با اسپینوزا ما را بدان سوق داده بود به سرمنزل مقصود رسید. مجموعه حاضر که برگزیده جستارهایی است از شاخص‌ترین و مهم‌ترین فیلسوفان سهمیم در رستاخیز اسپینوزیسم، پاسخی است که ما، به سهم خویش، سعی کردیم به فراخوان «اسپینوزای جدید» بدهیم. در میانه مطالعه و ترجمه آثار برخی از این متفکران در سال‌های اخیر بر ما آشکار شد که نمی‌توان طیف وسیع و غنی قرائت‌های ایشان را بازنمایی کرد مگر از رهگذر بر عهده گرفتن ترجمه مجموعه‌ای از جستارها که از مباحث و جایگاه فکری-تاریخی نو اسپینوزیسم تا مداخلات آن در امر حاضر را در بر بگیرد. عظمت و گستردگی این موج نظری و عملی را نمی‌شد به تفاسیر، ولو درخشان، برخی از این شارحان محدود کرد و پوشش کامل تمامی دامنه مزبور نیز از توان ما بیرون بود. از این رو، بر آن شدیم تا با توجه به اهمیت آرای شارحان معاصر اسپینوزا، در قالب گام‌های مختلف، برخی از مهم‌ترین جستارهایی را گردآوری و ترجمه کنیم که بداعت و اصالت ایده‌های اسپینوزا را به بهترین وجهی به بحث می‌گذارند.

بنابراین، به تاسی از آموزه اسپینوزیستی لویی آلتوسر در باب یگانگی پیکار در جهان ایده‌ها با مبارزه در زمین کردارها، ترجمه جستارها در باب رستاخیز

اسپینوزا را از توپولوژی میدانی که او در آن جای می‌گیرد آغاز کردیم و سپس به محل استقرار اسپینوزا پرداختیم. در ادامه به آثاری نظر کردیم که نیروهای نهفته در زرادخانه اسپینوزا را به بحث می‌کشند. در بخش‌ها و گام‌های بعدی نیز برخی از تک و پاتک‌های این جبهه را بر مسائل معاصر و رقبای دور و نزدیک آن برگزیدیم تا نشان دهیم چه اندازه اسپینوزا به ما مربوط است و تا چه میزان، بیش از همیشه و همگان، معاصر ماست. در این راستا تلاش داشتیم که در عین پوشش دامنه گسترده این نبردهای عینی تا جای ممکن دامن اختصار را رها نکنیم، هرچند چنان‌که پیداست عینیت گستردگی این مهم بر ذهنیت جویای اختصار ما فایق آمده و حاصل کار بیشتر به جانب بیان موج‌های گسترده اقیانوس مزبور گراییده است تا دغدغه اولیه و مقتصدانه مترجمان.

در نهایت آنچه پیش رو دارید ماحصل استیضاح، آگاهانه و گاه ناخودآگاه، سوژه‌هایی است که با اشتیاق فراخوان اسپینوزا و اسپینوزیسم را پاسخ گفته‌اند و طی روزها، هفته‌ها و ماه‌ها بدین امید به سوی او گام زده‌اند که به درک و فهم بهتری از خطاب «مسیح فلاسفه» نایل آیند بلکه در صف نیروهای او قرار گیرند. خواننده خردمند، فهیم و صبورِ بازیابی مکرر: قدرت اسپینوزا از کجا می‌آید؟، کتاب پیش روی شما دعوتی است صمیمانه به شنیدن این صدایی که از فراز سده‌ها، طردشدگی و سوءتفاهم، همچنان طنین‌انداز است و همچون آواز سیرن‌ها نوای دل‌انگیز و مفتون‌کننده آن همواره ما را به سوی خویش فرامی‌خواند. هرچند بی‌تردید غایت این فراخوان نه اسارت و بندگی در دام آن که ترغیب ما به در پیش گرفتن سفر ادیسه‌واری است که رستگاری از سرگردانی و گیج‌سری و نیل به آزادی و نجات جمهور را هدف گرفته است. صدا البته، نیک می‌دانیم که چنین مواجهه‌ای با اسپینوزا به معنای تمکین و تسلیم محض به تمامی آرای او نیست که فلسفه اسپینوزا نیز، همچون هر فلسفه دیگر، میدانی است پر از پیروزی‌ها و شکست‌ها، مملو از ایده‌های نابهنجار و معمول، سرشار از بداعت‌ها و پس‌رفت‌ها، میدانی همچنان گشوده به روی نقدهای جدی و بی‌امانی که ما هم، به سیاق هر خوانش سیمپتوماتیکی، اگر از سفرهای پرمخاطره هراسی به دل راه ندهیم، راهی جز پای گذاشتن در آن و جستجوی تعارض‌ها، تضادها و تناقض‌هایش نداریم. در این مسیر دشوار اما عالی و

کم‌نظیر، همراهی شما موهبتی است ثمین که می‌تواند سختی‌ها و نامالایمات مسیر پیموده‌شده و، بیش از آن، راه طولانی پیش رو را به تجربه‌ای بدیع، شادمانه و نیروبخش بدل کند. امید داریم که همراه با هم، ما مخاطبان ایرانی اسپینوزا و نواسپینوزیسم، این حقیقت را بازشناسیم که اسپینوزا نه فقط عنوان فیگوری یگانه و تاریخی که، بیش از آن، نام مستعار انبوه خلق رهروان این مسیر است. آری، به یاد آوریم که هر آینه سیمرغ نجات‌دهنده فرجامین در گور خفته باشد، رهایی بخش همان سی مرغ سالکان طریق است.

و در این جا باید از طیب احمدی سپاسگزاری کنیم که برخی از مقالات این مجموعه را خواند و، همچون همیشه، پیشنهادهایی سودمند و راهگشا در جهت اصلاح و بهبود آن‌ها در اختیارمان نهاد. از پارسا (چیا) حبیبی قدردانی می‌کنیم که همواره، و از جمله در این جا، در عرضه بهتر مطالب، مشتاقانه و بی‌دریغ، یاورمان بوده است. از انتشارات وزین ققنوس که نمونه مثال‌زدنی و کم‌نظیر مجموعه‌ای کوشنده و پویاست، از مدیریت محترم آن جناب آقای امیر حسین زادگان و همه دوستان گرانمایه آن انتشارات در بخش‌های مختلف که زحمات اغلب نادیده ایشان نقشی جدی و بی‌بدیل در عرضه بهتر چنین آثاری دارد، صمیمانه تشکر می‌کنیم. از نزدیک‌ترین عزیزانمان، و بیش از همه خانواده‌هایمان، که در سرتاسر مدت‌گزینش، گردآوری و ترجمه این اثر بار ما و برخی از وظایفمان را، با شکیبایی، به دوش کشیدند، با تمام وجود سپاسگزاریم. لطف و راهنمایی‌های فیلیپو دل لوکزه، تد استولز، وارن مونتگ و مارگریتا پاسکوچی در تهیه برخی از منابع و یاری‌شان در رفع شماری از نواقص و کاستی‌ها موجب کمال امتنان ماست. و سرانجام بی‌دریغ و ضروری، لیک نابسنده، از زنجیره نامتناهی ذهن‌ها و بدن‌هایی سپاسگزاریم که ما را به تحقق این پروژه و فراهم‌سازی این مواجهه، امیدواریم، نیروبخش سوق دادند.

لازم به ذکر است که، به دلایل مختلف، مجموعه حاضر در قالب دو مجلد مجزا منتشر می‌گردد. کتاب اول، ذیل عنوان بازبایی مکرر: قدرت اسپینوزا از کجا می‌آید؟، شامل جستارهایی است که در سه بخش «طراحی نقشه‌ها»، «استقرار در موضع مناسب» و «نیروها» به تاریخچه دریافت‌ها از اسپینوزا، موضع وی در

تاریخ تفکر و عمل مدرن (و پست مدرن)، و کانون قدرت عظیم متافیزیکی-سیاسی او، رساله اخلاق و بخش‌های مختلف آن، می‌پردازد. مجلد دوم، ذیل عنوان بارگذاری مجدد: اسپینوزا ما را به کجا خواهد برد؟، دربرگیرنده جستارهایی است که در دو بخش «برپایی عملیات» و «پیشروی لشکریان» به بازخوانی مفاهیم و موضوعات گوناگونی همچون دموکراسی، شر، سکسوالیته، بخت، ابدیت، انبوه خلق، ایدئولوژی، شورش، اخلاق، فاجعه اقتصادی، انقلاب، تروریسم، و... به مدد اسپینوزا اختصاص دارد.

هرچند در نسخه نهایی این مجموعه مقالات را در دو مجلد جدا از هم منتشر و عرضه می‌کنیم، باید خاطر نشان سازیم که بی‌تردید بخش‌ها، جستارها، و مباحث این دو کتاب با هم کل واحدی را تشکیل می‌دهد که همان اندیشیدن و عمل ورزیدن با اسپینوزا در قالب عملیاتی است واحد و یک‌نوا.

پیشگفتار مترجمان فارسی

هنر جنگ

تحت هدایت اسپینوزا

اگر خود را بشناسی و دشمنت را نیز، نیازی نیست که از عاقبت صدها نبرد هراسی به دل راه دهی. اگر خود را بشناسی و دشمنت را نه، در برابر هر فتحی هزیمتی را به جان می‌خوری. اگر نه خود را بشناسی و نه دشمنت را، در هر نبردی از پای درخواهی آمد.

سون تسو، ۵۰۰ ق.م (۱)

۱. طراحی نقشه‌ها

بیایید با پرسشی آغاز کنیم که مجموعه حاضر را به پایان می‌رساند: «چرا امروزه اسپینوزا؟» و پاسخ چه می‌تواند باشد بجز این‌که: دقیقاً، و بیش از همیشه، امروزه است که «مواجهه» با اسپینوزا ناگزیر و ضروری می‌نماید. مسئله فقط به لزوم اتخاذ قسمی استراتژی ضدترس ختم نمی‌شود؛ انفعالی که بی‌شک در زمانه‌ای که به طرز فزاینده‌ای زیر لوای انواع و اقسام سازوکارهای انضباطی و کنترلی فرومی‌غلند به شایع‌ترین و ماندگارترین تأثیر حیات بشری بدل شده است. ضرورت مواجهه با اسپینوزا، و اگر بخت یار بود و ویرتویی مهیای رخ نمودن اسپینوزیست شدن، نه پیش شرطی برای فلسفیدن، بل خود همان فلسفه

است؛ یکی از نام‌های والا و دالی ناظر بر روح رزمنده آن. اگر فلسفه جد و جهدی باشد برای تعقیب و شکار بی‌خردی، نه صرفاً در ساحت ذهنیت، بل در تمامی کوچه پس‌کوچه‌های وجود، اسپینوزیسم شأن راستین فلسفه و آن تفکری است که نه در قفای امور و شب‌هنگام، که در قلب امور و جهان می‌تپد و برای کمال بیشتر از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند.

اغلب شارحان و نیز کسانی که در دهه‌های اخیر به اسپینوزا بازگشته‌اند، خواه‌ناخواه، به نحوی از انحا، کشتی به سوی بحث از این تعبیر درخشان نگری درباره اسپینوزا، «نابهنجاری وحشی»، در خود دیده‌اند. و چه تعبیر گیرا و، صد البته، نامتعارف و شگرفی! اما مگر نه این‌که حقیقت در میانه انبوه مهملات رایج و غالب باید «نابهنجار» باشد و برای بر هم زدن بساط حاکمیت کذب، خرافه و تحریف «وحشی و ناآرام»؟ اسپینوزا شأن راستین تفکری است که داغ ننگ دگراندیشی، ارتداد و آشوبگری را به جان می‌خرد تا ستون‌های سستبر و سنگین اریکه امر موجود را به لرزه درآورد. بدین سبب تاریخ اسپینوزا، و اسپینوزیسم، تاریخ مبارزه ذهن و بدنی است که از رهگذر غریدن و برخوردشیدن بر امور بهنجار، متعارف و محترم، و نیل به شناختی هرچه بسنده‌تر از آفاق و انفس، به سوی نیل به عالی‌ترین امور، و صد البته نادرترین و لذا دشوارترینشان، جهد می‌ورزد: تولید حیات مشترک بشری به سیاقی یکسره متفاوت و نابهنجار. چنین برساختی از امر مشترک نابهنجار و دیگرگونه به شمار می‌رود، زیرا جنبشی جمعی، مترقی، ضدسلسله‌مراتبی، درون‌ماندگار و همواره گشوده است.

لیکن از تکفیر و طرد اسپینوزا در ژوئیه ۱۶۵۶ به فرمان زعمای جماعت یهودیان در کنیسه آمستردام تاکنون، بارها این روح ناآرام، این تفکر برانداز، این «نابهنجاری وحشی»، از نو، قوای خویش را سامان بخشیده و به دل تاریک و ظلمانی شب وضعیت چون آذرخش فرود آمده است: زمان‌های گوناگون، سرزمین‌های مختلف، نام‌های جوراجور؛ لیک، همان میدان، همان نیروها، همان جنگ. موج‌های برخاسته از اقیانوس بی‌پایان و طوفانی این بدن تفکرورز هر بار شلاق‌زنان بر ساحلی فرود آمده‌اند، گاه بر بلوک الهیاتی-سیاسی

سلطنت طلبان مرتجع، گاه بر جزمیت علمی و پوزیتیویسم در حال سر برآوردن، و گاه نیز بر نظم قدر قدرت سرمایه. هر بار این سلاح هدفی را نشانه رفته، اما از آنجا که همان جنگ برپاست، از نو پُر شده^۱ و در نبردی دیگر به یاری جنبش رهایی شادمانه و خردمندانه آمده است. لیک، در مقابل نیز متولیان خواب سنگین وضعیت، یا مدیران و کارشناسان بندگی شورمندان، برای به بند کشیدن این شبیح هولناک که هر دم می تواند موجب بیداری هیولای مردم، این «جانور عظیم الجثه» و «ترسناک»، گردد هر ترفندی را آزموده‌اند: فتوای ارتداد و طرد کردن، ستایش از قدیسی «سرمست خدا»، و پوشاندن خلعت فیلسوف محترم قراردادگرایی یا حتی متفکر قدرندیده قسمی «روشنگری رادیکال». و به راستی چه فرقی دارد؟ اخراج از بازی یا عطای نقشی فرعی یا درخشان در آن. هرچه باشد بازی برقرار است، امر تروماتیک، نابهنجار و وحشی پس رانده یا رام می شود و بزرگان سال‌های سال به خوبی و خوشی به زندگی و سروری خویش ادامه می دهند.

۲. استقرار در موضع مناسب

اما قصه، متأسفانه یا خوشبختانه، بسته به موضعی که در آن استقرار یافته‌ایم، این جا به پایان نمی رسد. چرا که «مردی دون پایه»، عدسی تراشی منزوی و مطرود، «مردی از میان مردم»، دیگر نه با شهریار بلکه با «انبوه خلق» سخن می گوید؛ هم او که به عوض شهریار مانیفست نهایی خویش را رساله سیاسی می خواند، رساله‌ای که با نقد فیلسوفان برج عاج نشین و لزوم شناخت انسان واقعی می آغازد و با نظریه پردازی از دموکراسی مطلقاً مطلق ناتمام می ماند. پر واضح است

۱. «پر کردن دوباره» را با ارجاع به معنای دیگری از اصطلاح reload به کار گرفته‌ایم که در این جا بیش از بارگذاری مد نظر ماست؛ زیرا اصطلاح reload در زبان انگلیسی هم بر بارگذاری مجدد یک برنامه و طرحی نو بخشیدن بدان و هم بر پر کردن خشاب‌های یک سلاح (همان سلاح اما با مهماتی تازه) دلالت دارد. بر این اساس، کل آنچه را در اسپینوزیسم متأخر رخ می دهد هم می توان به مثابه ارائه طرحی نو از اسپینوزا در مقام قسمی برنامه عمل راهگشا تلقی کرد و هم در حکم پر کردن سلاحی قدیمی اما کماکان، و چه بسا بیش از همیشه، قدرتمند که در تمامی حیات چندصدساله خویش لرزه بر جان دشمن افکنده است. - م.

که چنین سخنی، از چنین موضعی، در پیوند است با عامه مردم، یا نام صحیح و دقیق‌تر آن «انبوه خلق»، و طبع (homur) ایشان: میل به رهایی و تن زدن از سلطه. این میل نازدودنی به رهایی، که قصه و خواب شیرین بزرگان را تلخ می‌کند، همان چیزی است که ماتریالیسم ویرانگر ایده رهایی را به قسمی امکان برآشوبنده همیشگی در هر زمان و مکانی بدل می‌کند و تمامی رشته‌های تار و پود بافتار وضعیت را تهدید به پنبه شدن. از همین روست که رستاخیز مجدد اسپینوزیسم، از سال پرتب و تاب ۱۹۶۸، این بارگذاری مجدد یکی از کاراترین و پرقدردترین سلاح‌های مردم، شاید بسی بیش از نجات متفکری کم‌نظیر از «تنهایی»، انزوا، و شاید مهم‌تر از هر چیز، امروزه، تحریف و تصاحب از سوی شهriاران و یاران فاضل ایشان، نجات خود ماست از سلطه همه‌جایی کذب، خرافه، و انواع و اقسام ایدئولوژی‌های مدافع پرديس پایان تاریخ. به جای قصه رفع سوءتفاهم‌ها درباره فرزانه لاهه و پایان خوب و خوش کدورت‌ها، این است مواجهه اسپینوزا و ما: بازشناسی سلاحی کم‌نظیر برای شناخت خویشتن و دشمن، انبوه خلق و شهريار، موضعی که در آن ایستاده‌ایم، و در میان گذاشتن همه چیز با هم‌قطاران خویش.

این همان سلاح نقدی است که نه فقط در خدمت نقد سلاح‌ها قرار می‌گیرد که خود بخشی است لاینفک و درونی آن. نقدی که، برخلاف روایت‌های رسمی و آکادمیک از آن، خود را به «فراخوانی برای رهایی توهم» محدود نمی‌کند، بلکه رها کردن شرایطی را هدف قرار می‌دهد که محتاج و مولد توهم است. این آتش سوزنده اگر بر خرمن «جهان [به ظاهر] حقیقت» موجود می‌افتد برای آن است که روشنی‌بخش راه آفریدن «حقیقت جهان» گردد. این سلاحی است که «ترس توده‌ها» را با عبور دادن از سطح «ترس از توده‌ها» به امید و بسی جلوتر از آن به عمل جمعی و بی‌واسطه خود-رهایی انبوه خلقی ارتقا می‌بخشد که نه هویتی تأسیس شده که سازه‌ای است همواره در حال ساخته شدن و نو شدن. آری، «سلاح نقد نمی‌تواند جایگزین نقد سلاح‌ها شود»؛ اما نقد اسپینوزیستی خود سلاحی است مادی که بخشی لاینفک و کلیدی از نیروهای دگرگون‌کننده را در مبارزه‌ای در حال تداوم و همیشگی نمایندگی می‌کند، زیرا همان‌گونه که لویی آلتوسر به درستی می‌گوید، فلسفه و تفکرورزی مبارز، «حتی در مفصل‌ترین آثار

نظری و به‌غایت انتزاعی و دشوار خویش» - و چه کسی می‌تواند منکر شود که آثار اسپینوزا به‌غایت انتزاعی و دشوارند؟ - «بخشی است از مبارزهٔ سیاسی».

۳. نیروها

اگر دفاعیهٔ نگری، در «اسپینوزا و ما»، از خویش را در مقابل اتهام درافتادن به دام الهیات سیاسی و جهت نظر قرار دهیم، شالودهٔ نیروی بنیادینی را تشخیص خواهیم داد که اسپینوزا را این‌گونه واجد قدرت، اهمیت و دلالتی برانداز ساخته است، یعنی فراهم‌سازی بنیان‌های نظری خلل‌ناپذیر پیکار با هر شکلی از حاکمیت «یک تن» در پرتو در هم شکستن ستون‌های هر فرمی از تعالی: این همان مونیسم و درون‌ماندگارگری است. و اگر همین خط سیر را ادامه دهیم، پیش از هر چیز به اهمیت متافیزیک وی و بی‌تردید ضرورت مبرم مواجهه با دشوارترین سویه‌های سازهٔ فکری اسپینوزا پی می‌بریم، زیرا چنان‌که بالیار می‌گوید، چیزی به اسم «فلسفهٔ سیاسی» دربارهٔ اسپینوزا بی‌شک عبارتی است مهم‌ترین در بهترین حالت چیزی بیش از حشوی قبیح نیست؛ فلسفی‌ترین و متافیزیکی‌ترین ترهای اسپینوزا سیاسی است و فهم سیاست وی بهتر از هر جایی از رهگذر خوانش متافیزیک وی حاصل می‌شود. یعنی از همان نخستین عبارات بخش اول اخلاق و بحث از خدا، جوهر، صفات و غیره.

به همین سبب، اگر قصد داریم که نه فقط زرادخانه و نیروهایی را بشناسیم که اسپینوزا در نبرد حیاتی در حال جریان بر سر سرنوشت شهر بشری در اختیارمان می‌نهد، بلکه می‌خواهیم خویش و دشمن را به طرز بسنده بشناسیم، گریزی از این نیست که، به تعبیر درخشان نگری، «خوانندگان» خوب، شکیبا و همیشگی اخلاق او باشیم. همان ماتریکسی که نطفهٔ درون‌ماندگاری در آن بسته می‌شود و، برخلاف هجویه‌ها و نصیحت‌نامه‌ها، به اتکای روش دقیق و هندسی ترسیم جوهر، صفات و، به‌ویژه، حالات همچون «خطوط، سطوح و اجسام»، به منزلهٔ طبیعتی واجد قوانینی یکسان، «همین جهان» و «همین انسان» به هدف همهٔ بحث‌ها و مناقشات بدل می‌شود، چراکه این سلاح ایده‌هایی است «برای انسان» که از آن رو که به بنیان‌ها می‌پردازد بی‌شک هم قادر به یافتن توده‌هاست و هم نیاز برناگذشتنی آن‌ها برای تبدیل شدن به قادرترین قدرت‌ها.

ایده‌هایی که در اخلاق، بیش از همه‌جا، می‌درخشند برسازندهٔ قدرت نیروهایی (هرچند بدواً ایده‌ای،^۱ لیک ضمناً تنانی^۲ نیز) هستند که از «تعریف علت خویش» (casa sui)، در سطر آغازین بخش اول، تا تأکید بر نادر و دشوار بودن امور عالی و مطلوب، در سطر پایانی بخش پنجم، رهایی از بنیان‌های بندگی – نه شکلی محدود و موضعی از آن بلکه هر شکلی از بندگی – را هدف گرفته‌اند. متافیزیک اسپینوزا هم سر این رهایی است و هم دل آن. از همین روست که در آن تمایزی مابین «عقل» و «عشق» نمی‌توان یافت. به همین سبب «شناخت نوع سوم» معروف و مناقشه‌برانگیز اسپینوزا دقیقاً همان نقطه‌ای است که تمامی تنش‌های مابین ایده‌های بسندهٔ مبتنی بر شناخت انضمامی از امور کلی و عشق دربرگیرنده، و کلی، به امور انضمامی در آن به اوج و کمال می‌رسند. از این نقطه است که می‌توان عملیات رهایی‌بخش را تحت فرمان و هدایت اسپینوزا آغاز کرد.

۴. برپایی عملیات

پس باید از آخرین فرامین او آغاز کنیم؛ از دموکراسی، این دولت مطلقاً مطلق، و، با رعایت ادب، برخلاف آخرین سخنان مکتوب وی در رسالهٔ سیاسی، از این‌که در این باره «به قدر کفایت» سخن نرفته است. این درست که دموکراسی گرایشی درون‌ماندگار و برسازندهٔ هر فرمی از حکومت است، این هم صحیح که هر فرمی از حکومت مشروعیت خود را نه از قرارداد اولیهٔ ناظر بر واگذاری حقوق به حاکم، بلکه از حضور و تعیین‌کنندگی انبوه خلق می‌گیرد، اما آن‌جا اسپینوزا دژهای جزم‌اندیشی رایج و غالب را به توپ می‌بندد که، با تأسی از لحظه‌ای ماکیاولین، دموکراسی را نه فرمی از حکومت بلکه فراشد بی‌پایان و مستمر توسعهٔ بی‌امان قدرت جمعی انبوه خلق در تصمیم‌گیری جمعی و شکل‌دهی افقی به امر مشترک تفسیر می‌کند. در این نبرد همه‌جانبه، تحت رهنمودهای اخلاق، جایی برای اخلاقیات و هیچ‌گونه‌ای از تعالی نیست. بر بستر زمین مسطح و یکنواخت درون‌ماندگاری، به عوض جنگی آخرالزمانی

علیه شر، قسمی پیکار پیشاتاریخی برای زایش حیات و جامعه بشری را شاهدیم. در جریان این عملیات است که از حکم نگری، مبنی بر برتری متافیزیک بر مباحث سیاسی اسپینوزا، فراتر می‌رویم و به رأی بالیبار، مبنی بر ارزش هم‌ارز متون وی، گذار می‌کنیم و در بطن این مونیسم متنی است که نیروی تنانی انبوه خلق و نیروی ایده‌های ایدئولوژی را در قلب این عملیات مورد توجه قرار می‌دهیم. پرداختن به مفهوم چالش برانگیز، و اغلب دستخوش سوء تفاهم، انبوه خلق فرصتی است تا ضمن کشیدن خط بطلان بر تحریفات فردگرایانه راجع به کل اصول و نظریات تفکر اسپینوزا، چیستی، چگونگی و ساختار بدنی حره‌ای را شناسایی کنیم که چنین دشمن، و حتی خود ما، را دچار بهت و ترس می‌سازد: انبوه خلق. رود حیات بخشی که چون راهش سد شود گورستانی مرداب‌گونه بر جای می‌گذارد و چون برخورد و سدها را بشکند به نفی همه چیز، حتی آمال خویش، برمی‌آید.

اما از آن جا که «انسان سودمندترین چیزها و برترین موجودات برای انسان است»، کناتوس بشر او را به سوی تولید سودمندترین چیزها در همین ساحت بشری هدایت می‌کند: برساختن انبوه خلقی که هرچه بزرگ‌تر و قدرتمندتر باشد. این انبوه خلق است که با گسترش شمارگان و قدرت خویش واجد بیشترین حق می‌شود تا حدی که به «دولتی مطلقاً مطلق» دست می‌یابد، یا دست‌کم بسی نزدیک می‌شود. در فراشد پیوسته و همیشگی «انبوه خلق شدن» سرانجام «مردم»، این جانور رام و بی‌سلاح محبوب قراردادگرایان، جان می‌سپارد و ما، در عوض، شاهد تولد جمعی هستیم که در عین برساختن نهادهایی مشترک همواره حق خویش برای دخالت در امر مشترک را حفظ و اعمال می‌کند: دموکراسی، نه فقط «علیه دولت»، که علیه هر فرم صلب و غیرپویایی از حیات جمعی. این است انبوه خلق، و نه «انبوه» افراد ترس خورده یا برخوردشیده‌ای که «می‌ترسانند مگر این‌که ترسانده شوند». این است انبوه خلقی که مهر قدرت خویش را، در حین رهاسازی خود از چنبره سلطه، بر برساختن برابر و همگانی امر مشترک می‌زند، جمعی که تحت رهنمود امید، شادمانی، شکیبایی و خردمندی، حتی یک دم، از حیات جمعی پا پس نمی‌کشد و به‌راستی در هر لحظه‌ای نشان می‌دهد که شایسته آن است که «انبوه خلقی آزاد» خوانده شود.

۵. پیشروی لشکریان

به سون تسو برگردیم. برپایی عملیات علی‌القاعده در هر موقعیتی مقتضیات خود را دارد. از میان موقعیت‌های نه‌گانه سرزمینی مد نظر سون تسو باید، دست‌کم، به دو مورد که آن‌ها را «سرزمین دشوار»^۱ و «سرزمین استیصال»^۲ می‌خواند توجهی بیشتر داشته باشیم. سرزمین دشوار قلمروی است مملو از موانع، کوه‌ها، درختان، ناهمواری‌ها و مرداب‌ها، سرزمینی که راهپیمایی در آن سخت و طاقت‌فرساست. و سرزمین استیصال که تنها راه پیشگیری از نابودی در آن نبردی است بی‌درنگ و بس. سرزمینی که ما اینک در آن به سر می‌بریم چگونه قلمروی است؟ آیا دشواری گرانبار راه پیمودن و پرواز همیشگی کرس‌نابودی بر فراز جوامع کنونی دو خصلت ممیزه حیات در عصر «پایان تاریخ» نیستند؟ مگر نه این است که بی‌شمار موانع مختلف نه‌فقط هرگونه پیشروی را در این سرزمین دشوار و ناممکن‌تر از همیشه می‌نمایند، بلکه هر دم شمار بیشتری از انسان‌ها را به عقب‌نشینی به مکان‌های سکونت‌ناپذیر گتوها و ادار می‌سازند؟ مگر نه این است که در هر نبردی نه‌فقط مردمانی بسیار در معرض نابودی قرار می‌گیرند، بلکه تا همین حالا هم انبوه خلق ضرباتی کاری دریافت کرده است؟

اما درست در چنین شرایطی است که اسپینوزا بیش از همیشه اهمیت و ارزش بی‌بدیل خود را نشان می‌دهد؛ یا، به‌عکس، شاید بتوانیم دست به این مخاطره بزنیم و عنوان کنیم که تنها همین «اتصال» کنونی است که اهمیت و ارزش بی‌بدیل اسپینوزا را نشان می‌دهد. سلاحی سنگین که فقط روزگار حاضر، عصر حاکمیت همه‌جانبه و خوفناک سرمایه، نشان می‌دهد که قابلیت‌هایش تا چه اندازه بسی فراتر از نقد کتاب مقدس و ترساندن حاکمیت خاخام‌های کنیسه آمستردام و هواداری از دموکراسی و برانگیختن عداوت ارتجاع خاندان سلطنتی اورنژ است. کافی است به برخی از پیشروی‌های نیروهای اسپینوزیست در چنین سرزمین‌هایی بنگریم، و، مثلاً، مفاهیمی چون قهر، شکیبایی و فاجعه را بکاویم. قهر درست در شرایطی فرازیدن می‌گیرد که توصیفش رفت: در سرزمین‌های

1. difficult ground 2. desperate ground

«دشوار» و موجب «استیصال»؛ قلمروی که وقوع صدمات علیه کسانی که شبیه ما هستند، و اغلب به دلایلی دوستشان داریم، به امری معمول و رایج بدل شده است. اسپینوزا امکان می‌دهد تا میل به شورش، یا قهر، را با توجه به اقتصاد روانی انبوه خلقی زخمی و مجروح ارزیابی کنیم. انفعالی، هرچند اندوهناک، لیک ناگزیر و ضروری برای برداشتن گام‌های نخست در راستای پیشروی لشکریان و دست زدن به نبردی بی‌درنگ در بستر و مقابل استیصال همه جاگستر حاکم. اما باید به چیزی بیش از قهر مجهز بود، زیرا هر انفعالی، از آن‌جا که بنا به تعریف علتی یکسره بیرونی دارد، در معرض فروکش و به خواب رفتن است. از این رو، هر لحظه امکان دارد که، به گفته رزا لوکزامبورگ، «طوفانی غرآن به آرامشی مرگبار» تغییر چهره دهد و «شورانگیزترین قهرمانی به نازل‌ترین حد بزدلی» درغلند. شکیبایی شرط ضروری هر بدن و ایده‌ای است که در چنین بستری سر آن دارد که بپاید و از پای درنیاید.

اسپینوزا به ما امکان می‌دهد تا بی‌هیچ ترس و پرده‌پوشی از فاجعه سخن برانیم؛ نه بدان معنای آخرالزمانی و ایدئولوژیک رایج، بلکه بدین معنا که اینک ما نه با بحران که با فاجعه سروکار داریم، با آستانه‌ای که تأثیرات اندوهناک می‌توانند در بسیجی براندازانه یک بار برای همیشه گره وضعیت را باز کنند و به حیات ویرانگر آنچه دیگر نمی‌تواند بپاید پایان ببخشند. چنین پیکاری لاجرم با نگاهی به این قاعده باید هدایت شود که حق چیزی نیست مگر قدرت: *jus sive potentia*. اصلی که ضمن کشیدن خط بطلان بر تمامی نظریه‌های عینی‌گرایانه و ذهنی‌گرایانه از حقوق، از پراکسیس واقعی چیزها در تثبیت و تقویم حقوقشان جانبداری می‌کند. حق در چنین سرزمین‌هایی، در چنین وضعیت‌هایی، قدرت تعیین‌کننده و رزمنده لشکریان است که هر حقی را از «کاغذی آغشته به جوهر» به علتی واقعی با نتایج و پیامدهایی واقعی تبدیل می‌سازد.



دست‌آخر باید به آغاز این یادداشت بازگردیم، یا به پایان مجموعه حاضر: «چرا امروزه اسپینوزا؟» جنگی، بر سر همه چیز، در جریان است. جنگی نابرابر، بی‌رحمانه و سنگین. در یک سو، بزرگان، نظم سرمایه، مستظهر به بدنی صلب و سخت و ذهنی سیاست و مکار، این قدرت‌های برساخته‌اش، جمود ناشی از پیوستار هزاران

سال سلطه را ضمانتی برای کامیابی خویش در نبرد کنونی تلقی می‌کنند؛ و، در سوی دیگر، انبوه خلق، به اتکای بدن عظیم و در حال گسترش و ذهن بالقوه واحد و خردمند خویش، این قدرت برساننده‌اش، انفجار پیوستار مزبور و نه فقط پایان پیشاتاریخ وحشت، ترور و هراس، بلکه آغاز تاریخ انسانی امید، شادمانی و خردمندی را هدف قرار داده است.

بدین‌سان، اسپینوزا بیرقی است که تحت لوای آن می‌توان در سرزمین دشواری و استیصال پیشروی کرد و نبردی بی‌درنگ را پیروزمندانه پیش برد، چرا که اسپینوزیسم نه فقط خود که دشمن را، نه فقط ضعف‌هایمان که توانمندی‌هایمان را، نه فقط نقاط قوت دشمن که ضعف‌هایش را بر ما آشکار می‌سازد. «با اسپینوزا بودن» می‌تواند هراس از هر نبردی را مرتفع کند و امید به عبور از سرزمین‌های دشوار و مستأصل‌کننده را به واقعیتی دست‌یافتنی بدل سازد. پس باید بی‌درنگ این سلاح از نو پُر شده را برگزیم و برای راهپیمایی طولانی خویش در میانه این سرزمین‌ها به سوی کمال بیشتر و قسمی ساماندهی مجدد و بدیع به جهان مشترک، حیات مشترک و عشق مشترک با اسپینوزا همراه شویم. «با اسپینوزا بودن» همان برخورداری از هنر جنگ در چنین سرزمینی است، سرزمینی که جز به یاری چنین سلاحی نمی‌توان دیگر حتی در آن، بیش از این، نفس کشید. سون تسو به درستی گفته بود که هنر جنگ واجد اهمیتی است حیاتی، زیرا «این مسئله‌ای است بر سر مرگ و زندگی، راهی به سوی ایمنی یا نابودی».

یادداشت

1. Sun Tzu, 2009. *Art of War*, Translated by Lionel Giles. London: Pax Librorum Publishing House, p. 14.

بخش نخست
طراحی نقشه‌ها

دریافت‌ها از اسپینوزا و قلمرو نفوذ او

پی‌یر فرانسوا مورو

کاوش و پژوهش در باب «اسپینوزیسم» دست‌کم به همان اندازه درباره تفاسیر دیگر جنبش‌ها از اسپینوزا – اعم از آن‌ها که با او در توافق‌اند و (در تعدادی بیشتر) آن‌ها که با او مخالف‌اند – آموزنده است که درباره تفکر خود او. فلسفه اسپینوزا، بیش از فلسفه‌های دیگر، همانند آینه‌ای رو به روی جریان‌های بزرگ تفکر قرار گرفته است، آینه‌ای که می‌توان در آن تصاویر کج و معوج آن‌ها را مشاهده کرد. نخستین دریافت از فلسفه اسپینوزا در میانه [انبوهی از]^۱ مجادلات تحقق یافت؛ و جهات نفوذ وی همواره از این امر لطمه خورده است، به طوری که، در هر دوره، [خود] بازیابی وضعیت دقیق اسپینوزیسم از زیر انباشتی از سوءاستفاده‌ها و سوءتعبیر، ابزار فکری مؤثری است برای تحلیل آرایش نیروها درون قلمرو ایده‌ها، ایده‌های مسلط و تحت سلطه، و نبردی که آن‌ها علیه یکدیگر به راه می‌اندازند. بدین سیاق می‌توان به کالونیسم،^۲ دکارت‌گرایی، روشنگری و دیگر جنبش‌ها نگریست، تأملاتشان را ملاحظه کرد، و تناقضات خاصشان را در این دریافت و تأثیرگذاری به صورت عیان دید.

۱. قلاب‌ها افزوده مترجمان کتاب است، مگر در جایی که در پانوشت ذکر شده باشد. – م.

2. Calvinism

۱. سده هفدهم

تا یک سده و نیم پس از حیات اسپینوزا، نخستین چهره مفروض از وی چهره شخصی آتئیست یا غیرمتشرع بود. لئو بک^۱ (۱۸۹۵)، پل ورنیه‌ره^۲ (۱۹۸۲) و ویفرد شرودر^۳ (۱۹۸۷) صورت‌بندی این تصویر را مورد مطالعه قرار داده‌اند. برای سال‌های متمادی، بحث از اسپینوزا، پیش از هر چیز، با هدف ردّ وی انجام می‌گرفت؛ حتی ادعا می‌شد که اسپینوزا را باید با چنین قصدی خواند.^(۱) از طرف دیگر، اگر وی علایقی مثبت را برمی‌انگیخت، این امر نزد متفکرانی روی می‌داد که پیشاپیش به دین رسمی با دیدی انتقادی می‌نگریستند. با وجود این، هم ارتدوکس‌ها [ی مذهبی] و هم آن‌هایی که به دین پایبند نبودند در تلقی اسپینوزا به منزله فردی آتئیست یا بی‌اعتنا به امور دینی متفق‌القول بودند.

نقد رساله الهیاتی-سیاسی

انتشار رساله الهیاتی-سیاسی در سال ۱۶۷۰ اثری صاعقه‌وار برجای گذاشت. نخستین هجمه عمومی از جانب استاد لایب‌نیتس، توماسیوس^۴، مطرح شد، و خیلی زود کل مجموعه کشیش‌ها و دانشگاهیان آلمانی، هلندی و حتی پروتستان‌های فرانسوی که در ولایات متحد هلند پناه گرفته بودند - اثر مزبور را محکوم کردند. با این حال، این نخستین بار نبود که امور یقینی مربوط به کتاب مقدس زیر سؤال می‌رفت: لورنزو والا^۵، آراسموس و شارحان پروتستان مکتب سومور^۶ کتاب مقدس را به دست نقد فلسفی سپرده بودند. همچنین این نخستین باری نبود که این دست نقادی با تزه‌های سیاسی ترکیب شده بود: توماس هابز پیش‌تر در بخش سوم لوباتان^۷ چنین کاری را انجام داده بود. اما شاید این نخستین بار بود که این کار به طرز چینی‌رادیکال انجام می‌گرفت. در این اثر نقد خرافه و معجزات سبک و فحوای منسجم‌تری پیدا کرد، و رابطه فی مابین پیامبری و تخیل بالکل بر اساس قسمی انسان‌شناسی دقیق و منسجم بنا نهاده شد. بُعد جدلی اغلب پاسخ‌ها از این امر ناشی می‌شد.

1. Leo Bäck 2. Paul Vernière 3. Winfried Schröder 4. Thomasius
5. Lorenzo Valla 6. Saumur 7. *Leviathan*

رسالة الهیاتی-سیاسی دربارهٔ چیست که چنین تأثیری برجای گذاشت؟ از یک طرف، این رساله دفاعیه‌ای بود از آزادی عقیده، یعنی حق شخص در انتخاب دین (که به منزلهٔ برخورداری از حق نداشتن هیچ‌کدام از ادیان موجود فهم شده بود)، چیزی که منتقدان به تأکید ادعا داشتند منجر به هرج و مرج می‌شود - به ویژه اگر نسبی بودن خیر و شر را [نیز] بدان اضافه کنیم (که می‌توان آن را به صورت نظام مندی در بخش چهارم اخلاق یافت). از طرف دیگر، اثر مزبور نقدی بود بر کتاب مقدس - و خصوصاً اثبات منشأ غیر موسوی اسفار پنجگانه^۱ (هرچند فقط یک فصل از رسالة الهیاتی-سیاسی به این موضوع اختصاص می‌یابد) و منشأ حرف آخر واکهٔ زبان عبری - که تفسیر سنتی را آشفته می‌ساخت و خشم شدید ردیه‌نویس‌ها را برمی‌انگیخت. چرا؟ زیرا در عصر اسپینوزا مرجعیت کتب مقدس بر اعتبار و صحت موارد مذکور ابتننا داشت؛ رد [صحت انتساب] مؤلفان کتب مزبور به معنای قطع کردن پیوستگی وحی، و بنابراین رد کردن مشروعیت کتاب مقدس است. وانگهی، در مورد پروتستان‌ها، که در زمرهٔ نخستین و پرشمارترین منتقدان [رسالة الهیاتی-سیاسی] قرار داشتند، انسجام متن کتاب مقدس یکی از شروط اصل «یکتایی کتاب مقدس» به شمار می‌رود، اصلی که ایشان بر اساس آن از کلیساهایشان حمایت می‌کردند. اما برای فهم مشکل خاص آن‌ها باید پیش‌تر برویم. خود کالونیست‌ها قرائتی از کتاب مقدس را بسط داده بودند که در قبال بت‌پرستی و خرافه بسیار انتقادی بود؛ به نظر می‌رسد اسپینوزا، از طریق اصرار بر تغییرناپذیری قوانین طبیعت، استدلال آن‌ها را به کار می‌گیرد تا آن را به فراسوی آنچه پذیرفتنی است ببرد. کالونیست‌ها بر پیوستگی کتب عهد قدیم و عهد جدید تأکید داشتند، تا جایی که گاهی دولت یهود را به الگویی برای تفکر دربارهٔ سیاست بدل می‌ساختند؛ اسپینوزا این پیوستگی را پیش‌فرض می‌گیرد، اما آن را تا نقطهٔ انکار الوهیت عیسی مسیح و، به طور متقارنی، انکار هر گونه اعتبار امروزین قوانین موسوی راجع به دولت پیش می‌برد.

نقد نویسندگانی همچون ریشار سیمون^۱ (۱۶۸۷) یا ژان لوکلرک^۲ به اسپینوزا به پرسش‌هایی راجع به روش ارتباط دارد. اگرچه اسپینوزا فقط به نشان دادن تغییرات در متون مقدس پس از وضع [اولیه] آن‌ها بسنده می‌کند، سیمون به سهم خود [پرداختن به] تاریخ دریافت بعدی آن‌ها را، از رهگذر روش‌هایی پیچیده‌تر از روش‌های تفاسیر سنتی، بر عهده می‌گیرد تا مرجعیت متون مزبور را تضمین کند. از طرف دیگر، از آن‌جا که دغدغه وی ساختار اولیه متن مزبور است (که موضوع اصلی [نقد] اسپینوزاست)، او آن را به بهایی اندک از طریق نظریه «کاتبان وحی» نجات می‌دهد، که در عین حفظ تز کلاسیک وحی آن را در نقاطی که متون مزبور غیرقابل دفاع شده‌اند تصحیح می‌کند. با وجود این، پیروزی اسپینوزا را می‌توان از طریق این واقعیت ارزیابی کرد که بوسوئه در اثر خویش، یعنی گفتار در باب تاریخ جهان‌شمول، هرچند از اسپینوزا نامی نمی‌برد، مجبور می‌شود به وجود تحریقاتی در کتاب مقدس (البته به منظور انکار اهمیت آن‌ها) اذعان کند. بدین‌سان، حتی ارتدوکسی مذهبی هم مجبور می‌شود عقب‌نشینی خود را از نقاط خاصی مکتوب کند که مرجعیت و مشروعیت خود را روی آن‌ها مفصل‌بندی کرده بود.

وحدت جوهر

دومین مضمون بسیار مناقشه‌برانگیز به متافیزیک و، به‌خصوص، به وحدت جوهر و جبرگرایی مربوط می‌شود. این امر را می‌توان از طریق [مباحث] دو چهره برجسته توضیح داد: بل و لایب‌نیتس. پی‌یر بل^۳ مقاله‌ای را در واژه‌نامه تاریخی و انتقادی خویش (۱۶۹۷) به اسپینوزا اختصاص می‌دهد؛ و بسیاری از خوانندگان [در آن روزگار] از طریق خلاصه‌ای که وی از اسپینوزیسم به دست می‌دهد به شناخت آن نیل می‌یابند، مقاله‌ای که دسترسی بدان نسبت به مجموعه آثار منتشرشده پس از درگذشت اسپینوزا ساده‌تر بود. در آن‌جا بل از زندگانی اسپینوزا تمجید می‌کند، کسی که، به زعم وی، نمونه آتئیستی صاحب فضیلت است. (مشهور است که به دید بل – با پیش بردن مضمونی کالونیستی تا حد

1. Richard Simon 2. Jean Le Clerc 3. Pierre Bayle

نهایی آن – آتئیسم چندان بیش از بت‌پرستی خطرناک نیست.)^۱ لیک بل با عدم‌تمایز بین طبیعت خالق^۱ و طبیعت مخلوق^۲، و با تلقی رابطه‌ی حالت‌ها با جوهر به منزله‌ی قسمی این‌همانی مکانیکی، کاریکاتوری از آموزه‌های اسپینوزیسم ارائه می‌کند. بدین‌سان اسپینوزیسم همچون امتزاج عظیم خدا و جهانی پدیدار می‌شود که در نتیجه تناقض‌هایش جهان را درک‌ناپذیر می‌سازد. در این‌جا، هنوز هم، حدود مقبولیت [اسپینوزیسم] را کالونیسم خاص بل تدارک می‌بیند: تفکر درباره‌ی جوهری واحد^۳ را در هم می‌کوبد و تناقضات عقلانی‌ای را نشان می‌دهد که در غیاب موانع برآمده از اصول اعتقادی جزمی دچار زیاده‌روی‌هایی می‌شود. به لحاظ منطقی، چنین نقش الگوواری باید از چارچوب هر عصر خاصی پا فراتر بگذارد و خود را در هر آن‌جایی آشکار سازد که به نظر می‌رسد عقل بر طبق قوانین خویش عمل می‌کند؛ و در واقع، بل نوعی پان‌اسپینوزیسم را – که در حاشیه‌ی هرگونه بحث و مجادله‌ای آماده‌ی سر برآوردن است – نزد پیشاسقراطی‌ها، شرقی‌ها و ابن‌الرشدی‌ها کشف می‌کند. این قسم تبدیل فلسفه‌ی اسپینوزا به یک مقوله‌ی مفهومی فراتاریخی مکتبی را سر و سامان خواهد داد: ما این مکتب را نزد هگل و ویکتور کوزن^۴ بازخواهیم یافت.

اما لایب‌نیتس، وی مجذوب فیلسوف ساکن لاهه بود، با او مکاتبه داشت، او را ملاقات می‌کرد و سعی داشت از رهگذر میانجی‌گری چیرن‌هاوس^۵، دوست مشترکشان، از اسپینوزا اطلاعات بیشتری به دست آورد. هرچند، این امر مانع از آن نمی‌شد که اسپینوزا را هر جا که به نفعش بود محکوم نکند – به‌ویژه در جدال‌ش با دکارتی‌ها، جایی که وی وجود ریشه‌های اسپینوزیسم را در دکارت‌گرایی در معرض دید قرار می‌دهد. اما گاه به نظر می‌رسد مبانی متافیزیک وی بالکل ناشی از دیالوگ با اخلاق یا، به بیان دقیق‌تر، ناشی از تمایل وی به این است که به طریق دیگری به پرسش‌هایی پاسخ دهد که اسپینوزا از فلسفه‌ی دکارت اخذ می‌کند. به نظر می‌رسد موناخ [مطمح نظر لایب‌نیتس] کاملاً خودانگیزگی

1. *Natura naturans* 2. *Natura naturata* 3. transcendence

4. Victor Cousin 5. Ehrenfried Walther Von Tschirnhaus

جوهر واحد را از طریق تکثیر آن به ارث می‌برد؛ نظریهٔ هماهنگی پیشین‌بنیاد^۱ در پی حل مشکل دکارت‌گرایی (یعنی رابطهٔ ذهن و بدن) است، مشکلی که اسپینوزا با «موازی‌انگاری» تفکر و امتداد مد نظر خویش بدان پاسخ می‌دهد. در حالی که به نظر می‌آید نظریهٔ تعیین‌بخشی در تئودیه سعی در مهار ایدهٔ حقوق طبیعی و عطای نقشی به جبرگرایی بدون پذیرش قاعدهٔ کلی [مبنتی بر] ضرورتی دارد که به مثابهٔ امری ناگزیر تصور شده است.^(۲)

حلقه‌های اسپینوزیستی

با وجود این، اسپینوزا صرفاً مورد انتقاد نبوده است. همواره تعدادی حلقه‌های [فکری] اسپینوزیستی نیز وجود داشته‌اند، حلقه‌هایی که بدو فقط محدود به دوستان نزدیک وی در زمان حیاتش بودند. اعضای این حلقه‌ها را می‌توان به دو نوع فروکاست: (۱) دانشمندان، کسانی همچون چیرن‌هاوس، که [اثر] دربارهٔ پزشکی^۲ وی (Tschirnhaus 1686)، که در سال ۱۹۸۰ تحت عنوان *Médecine de l'esprit* به فرانسوی ترجمه شد) از بسیاری جهات ترکیبی است از آموزه‌های رساله در اصلاح فاهمه با روش‌شناسی‌های دکارتی و لایبنیتسی؛ و (۲) مسیحیان هوادار نهضت دوم اصلاح دینی، کسانی مانند مایر، بالینگ و بعدها وان‌هاتم و لین‌هوف. گواه مسلم وجود این حلقه‌های اسپینوزیست انتشار دو رمان واقعی-تخیلی^۳ حیات فیلوپاتر و ادامهٔ حیات فیلوپاتر (Duijkerius 1991) است، آثاری که مباحث فکری و عقیدتی رایج در فضای فکری هلند در پایان سدهٔ هفدهم را نشان می‌دهند. قهرمان رمان‌های مزبور (همانند مؤلف)، در خلال مباحثه با فوتینی‌ها،^۴ کوکیسی‌ها^۵ و دکارتی‌ها از کالونیستی ارتدوکس به اسپینوزیستی دوآتشه بدل می‌شود. ناشر کتاب‌های مزبور زندانی شد. اتفاقی نیست که، در روادارترین کشور سدهٔ هفدهم، دو مورد از محکومیت‌های نادر

1. preestablished 2. *Medicina mentis*

۳. romans à clef: رمان‌هایی بر اساس ماجراهای واقعی که در آن‌ها اسامی داستانی جایگزین اسامی واقعی می‌شود. -م.

۴. Voetians: هواداران متاله سدهٔ هفدهمی هلندگیسبرتوس فوتیوس. -م.

۵. Cocceians: هواداران متاله سدهٔ هفدهمی هلند یوهانس کوکیوس. -م.